



شنبه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۸۸

زنده باد حاکمیت مردم

مرگ بر دیکتاتوری

خیابان ۶۳

در آستانه نوروز، دشت خاوران را پادگانی کردند

جمعه صبح برای برپاداشتن نوروز و گرمی داشت یاد و خاطره جان باختگان دهه ۶۰ به همراه دوستانمان به خاوران رفتیم. پس از خرید گل های رنگارنگ و سبزه و سنبل، به سمت خاوران به راه افتادیم. خیابان لپه زنک پر از نیروهای امنیتی بود و

ادامه در ص ۲



پیام نوروزی سندیکای کارگران هفت تپه

سندیکای کارگران نیشکرهفت تپه فرارسیدن نوروز باستانی را به عموم ملت ایران و علی الخصوص کارگران زحمت کش و شریف تبریک گفته و امیدواریم درسال جدید، هیچ کارگری در زندان نیافتد و هیچ کارگری به خاطر حق طلبی از کار اخراج نگردد. اینها عمیقترین رویاهای ماست.

نوروزتان پیروز ۱۳۸۸/۱۲/۲۹

سندیکای کارگران نیشکرهفت تپه

در بالا: مصالحه بزرگ در پایین: مبارزه بزرگ

امیر ک.

در آخرین روزهای سال دو خیر کوچک ولی مهم در عرصه مطبوعات منتشر شد. رفع توقیف روزنامه های شرق و اعتماد. خبری که در نگاه اول می تواند خبری خوشایند تلقی شود. مگر نه اینکه آزادی بیان مطالبه ی مهم مردم است؟ پس شاید باید شغف زده به استقبال مرحله ای جدید رفت. مرحله ای از عقب نشستن دیکتاتوری در برابر خواست های مردم. شاید باید هم‌آواز با مسعود بهنود زمزمه کرد «اندک اندک جمع مستان می رسند».

اما اگر از جایگاه مردم، و نه صندلی بهنودها و قوچانی ها به رخدادها نظر بیفکنیم چهره ای دیگرگونه می بینیم. سرکوب اخیر رسانه ها در ایران، اگرچه گردش اطلاعات را بسیار محدود تر از گذشته کرد، و چهره ی سرکوب گر حاکمیت را بیش از پیش عریان کرد، اما حاوی آگاهی های مهمی برای مردم نیز بود. روزهایی که هر روز خبر از توقیف و در بند کشیدن یک رسانه درج می شد، پشت بند آن نیز موقعیت مسئول و صاحب امتیاز روزنامه ها و مجلات ذکر می شد. همگان دیدند که این رسانه و آن رسانه به خویشاوند فلان چهره شاخص اصلاح طلب، یا عضو برجسته بهمان حزب یا سازمان اصلاح طلب تعلق دارند. مردم دیدند که حتی همین آزادترین رسانه های ایران چه پیوند تنگاتنگی با جناح های حکومتی دارند. نشنیدیم که رسانه ای متعلق به یک جمعیت و یا نهاد مستقل باشد. نشنیدیم که روزنامه نگاری مستقل از این جناح ها، یا روشنفکر یا روشنفکران طبقه و یا گروه های فرودست اجتماعی صاحب امتیاز رسانه ای در ایران باشند. در چنین زمینه ای، انتشار مجدد اینگونه رسانه ها، شاخص بسیاری چیزها می تواند باشد، به جز آزادی بیان. زمانیکه گروه های فرودست اجتماعی، روزنامه نگاران و فعالین رسانه ای مستقل از حاکمیت، قادر به انتشار روزنامه یا نشریه ای در جامعه باشند، آنگاه می توان سخن از حرکت به سوی آزادی بیان گفت.

اما اگر رفع انتشار اعتماد و شرق نشانه هایی از عقب نشینی حکومت در برابر مطالبات مردمی نیستند، نشانه ی چیستند؟ به نظر می رسد دگرگونی بزرگی در سیاست حاکمیت در حال رخ دادن است. اگر چه همچنان بسیاری از تحلیلگران سیاسی به شکاف بزرگ در بالای حاکمیت نظر دوخته اند و معتقدند که تعمیق جدال بین جناح های جمهوری اسلامی به مرحله ای بازگشت ناپذیر رسیده است، اما نشانه ها دیگرگونه سخن می گویند. حوادث نه ماه اخیر ایران به از بین رفتن کامل مشروعیت حاکمیت در نزد مردم منجر شد. هیچ حکومتی بدون حفظ توافق و رضایت اکثریت جامعه در دراز مدت قادر به بقا نیست. جناح احمدی نژاد در این نه ماه از ابزار کوتاه مدت برای بقای حاکمیت حداکثر استفاده را برد. استفاده دست و دلبازانه از خشونت عریان، شلیک گلوله های مستقیم در گلو و قلب معترضان، بازداشتگاه های مخوف فاشیستی، زندان و اعدام و ضرب و شتم. اما تداوم مبارزات مردم، مشروعیت جمهوری اسلامی را در مقیاسی اجتماعی از بین برد. تاریخ سیاه پنهان حاکمیت از پرده بیرون افتاد. کشتارهای سالهای شصت، قتل عام زندانیان سیاسی در ۶۷ قوانین تبعیض آمیز و سرکوبگر علیه زنان، کارگران، اقلیت های جنسی، خلق های تحت ستم، و ... موضوع بحث تمام جامعه شد و خواست تغییر نظام سیاسی حاکم، همه گیر شد. چرا که پایینی ها دیگر این نظام را نمی خواهند. عدم موفقیت نیروهای نظامی در شکست دادن سریع مردم معترض، حاکمیت را به سوی یک مصالحه بزرگ در بالا سوق می دهد. نباید اجازه دهند همچنان مردم خود به اخبار دست یابند، خود تحلیل کنند، و خود آنچه را لازم می بینند بین خود دست به دست کنند. دوباره باید کارخانه هایی کاغذی، وفاق جمعی در جهت ضرورت حفظ جمهوری اسلامی را تولید کنند. جناح اصلاح طلب در عوض می تواند زوج رهبری خود را در تهران حفظ کند و به صبر و استقامت بپردازد و چون زوج دیگری در ایوبوسیون مقرش به فرانسه و عراق منتقل نشود. حاکمیت می داند که تلویزیون خامنه ای قادر به مشروعیت بخشی دوباره به حکومتش نیست. اما شاید رسانه های «آزاد» سبز قادر باشند. به خصوص که برای جلوگیری از رشد و سازمان یافتگی مردم راه دیگری نیست. مصالحه بزرگ در بالا در جریان است. اما در پایین، در ژرفای جامعه، مبارزه بزرگ در تکاپوست.

سالی ورق خورد، در آتش



گزارش ان ها به دست ما رسید اتفاق افتاده یعنی پس از شعار دادن مردم دیگر به مراسم جشن ان ها هم رحم نکردند و با باتوم به جان مردم افتادند و همه را متفرق کرده و آتش ها را خاموش کردند. اما بوق ممتد اتوموبیل ها نیز خود پس از مدت ها صحنه اعتراضی دیگر بود که قطع نمی شد. لباس شخصی ها پشت چراغ قرمز وسط ماشین ها می لولیدند و پلاک اتوموبیل هایی که بوق می زدند را ضبط می کردند. این صحنه را در چند جای تهران دیدم همین که تعداد اتوموبیل ها ها پشت چراغ قرمز و یا ترافیک زیاد می شد بوق های ممتد قطع نمی شد. طبق گفته ها و شنیده هایی که از مردم نقل می شد این درگیریها همزمان و به صورت پراکنده تقریبا در تمام نقاط تهران ادامه داشت. در نقاط آرام تر که مثلا نیروی انتظامی و لباس شخصی تنها نظاره گر شادی مردم بودند اتوموبیل ها نارنجک ها و بمب هایی که صداهای مهیب داشتند را جلوی پای نیروها پرتاب می کردند و ان ها مجبور بودند هیچ واکنشی از خود نشان ندهند. چهارشنبه سوری با وجود حجم کم اعتراضات و پراکندگی اش در سطح تهران نشان داد که نه تنها خیزش هنوز سرکوب نشده بلکه آمادگی این را دارد که از هر ظرفیتی برای نشان دادن اعتراضات خود بهره جوید

های چند صد نفری مستقر شده بودند، در هر محله ای که شادی و جشن علنی تر بود حضور آنان هم پررنگ تر بود اما انگار دستور داشتند با تجمعات کوچک و شاد مردم کمترین برخورد را داشته باشند. منطقه گیشا غرق نور و انفجار و هیجان شده بود مردم در خیابان و در حال تماشای آتش بازی ها بودند تا این که جمعیت کم کم زیاد شد و نیروی انتظامی که تا بن دندان مسلح بود برای تذکر جلو آمد که با «هو» جمعیت از دو سمت خیابان مواجه شد. مقاومت مردم ان ها را مجبور کرد صحنه را ترک کنند. همین که نیروها کمی بالاتر رفتند مردم فریاد «مرگ بر دیکتاتور» سر دادند که قطع شدنی نبود چند دقیقه شعار و بعد حمله نیروهای رنگارنگ از همه طرف. نکته جالب توجه این بود که مردمی که در کوچه ها در حال رقص جمعی و شادمانی بودند پوشش تظاهرکنندگان شده بودند و وقتی تظاهرکنندگان به کوچه ها فراری می شدند قاطی آنان می شدند. البته رژیم که به این ترفند پی برد به خیل چندصدنفری مردم که در کوچه ها مشغول رقص و پایکوبی بودند نیز حمله کرد و تجمع شادمانه مردم _که آن نیز انکده از متلک های سیاسی و مسخره حکومت و احمدی نژاد بود_ را به هم زد و آتش چهارشنبه سوری را خاموش کرد. این حمله تقریبا در تمامی مناطقی که

جشن و خشم

خیابان- چهارشنبه سوری پایان خواب خوش رژیم و پاسخ به آنانی بود که پس از ۲۲ بهمن همه چیز را تمام شده می پنداشتند.

به رسم چهارشنبه سوری های این چند سال از صبح لحظه ای صدای ترقه و نارنجک و بمب های دستی قطع نمی شد و نوید چهارشنبه سوزی موعود را می داد. از شب قبل در تمامی میادین بزرگ نیروهای انتظامی و گارد مستقر شده بود. به مراکز خرید بزرگ، کلینیک ها و مکان های پر رفت و آمد هشدار داده شده بود که تا ساعت ۴ موظف اند تعطیل کنند. کم کم هوا که رو به تاریکی می گذاشت بساط چهارشنبه سوری در محلات برپا می شد. آتش ها برافروخته شد و آتش بازی و صدای انفجار مواد آتش زا در کوچه و خیابان های شهر قطع نمی شد.

نیروی انتظامی، نیروهای گارد و لباس شخصی در میدان صادقیه و پونک، ولیعصر، ونک و سایر میادین در دسته

نوروز

با زندان و بازداشت گاه و وثیقه ها

به گزارش فعالان حقوق بشر و دموکراسی در ایران، روز سه شنبه ۲۵ اسفند ماه خانواده های دستگیر شدگان از ساعت ۰۸:۰۰ صبح تجمع خود را در مقابل دادگاه انقلاب شروع کردند و رفته رفته بر تعداد آنها افزوده شد و تا ساعت ۱۱:۰۰ تعداد آنها نزدیک به ۲۰۰ نفر رسید.

از روز گذشته تعیین کفالت و وثیقه را متوقف کرده اند و این بدین معنی است که صدها نفر از حامیان مادران عزادار، دانشجویان، فعالین حقوق بشری و فعالین زنان و سایر اقشار جامعه باید ایام عید را در شکنجه گاه های بندهای ۲۴۰،۲۰۹،۳۵۰ و یا در زندان های دیگر بگذرانند.

به یکی از مادران که فرزند او دانشجو است و برای چند روز ایام عید به مرخصی آمدن فرزندش ۶۰۰ میلیون وثیقه قرار داده بود گفته شد که دیگر دیر شده است و کاری را انجام نخواهند داد. در پاسخ به اعتراض این مادر، یکی از افراد دادگاه انقلاب با عربده کشی گفت:او کمونیست است و حقش است که در زندان بماند.

خانواده ها خشمگین هستند که در ایام عید عزیزانش بجرم آزادی خواهی در زندان باقی بمانند. امروز چندین مورد درگیری لفظی بین خانواده ها با کارکنان دادگاه انقلاب پیش آمد و طبق معمول خانواده ها با تهدید به بازداشت مواجه شدند.

از طرفی دیگر خانواده ها خواهان مشخص کردن وضعیت عزیزان خود هستند اما جواب مشخصی به آنها داده نمی شود. مامورین دادگاه انقلاب برای تحت فشار قرار دادن خانواده ها از پاسخ دادن خوداری می کنند و آن ها را از این اداره به آن اداره می فرستند و در آن جا خانواده ها با درب های بسته مواجه می شوند.

بازجویان وزارت اطلاعات همان شکنجه گرانی که زندانیان سیاسی را در طی دوران بازداشت تحت بازجویی و شکنجه های وحشیانه روحی و جسمی قرار میدهند تعیین می کنند که زندانی در بازداشت باقی بماند و اینگونه در آستانه ایام عید قصد انتقام گیری از خانواده ها را دارند.

اداره پیگیری اطلاعات و آدم ربایی

با گذشت ۱۰ روز از بازداشت غیرقانونی میترا عالی دانشجوی ممتاز کارشناسی ارشد رشته مهندسی پزشکی دانشگاه شریف خانواده وی در بی خبری مطلق از وی به سر می برند.

رہانا؛ میترا عالی رتبه ۷ کنکور کارشناسی ارشد سال ۸۷ رشته مهندسی پزشکی و دانشجوی دانشگاه شریف، روز ۱۹ اسفند برای پس گرفتن وسایل خود به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات مراجعه نموده و از آن تاریخ هیچ خبری از وی در دست نیست.

به گزارش خبرنگار رهانا، این دانشجو در سال ۸۸ دو بار دیگر نیز با هجوم مأموران به منزلش بازداشت شده بود. وی یک بار در ۲۴ خرداد ماه پس از ۲۴ ساعت آزاد شد و مجدداً در ۲۱ بهمن بازداشت و بعد از گذراندن ۵ روز در سلول های انفرادی بند ۲۰۹ روز ۲۶ بهمن ماه پس از دفاع از اتهامات خود در حضور بازپرس به دستور وی با قرار کفالت آزاد شد.

پس از گذشت چند هفته از آزادی این دانشجوی ممتاز، طی تماسی از وی خواسته شد ۱۹ اسفند برای پس گرفتن وسایل شخصی خود به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات در خیابان مظفر مراجعه کند که پس از مراجعه تا کنون هیچ خبری از وی در دست نیست و تماسی نیز با خانواده خود نداشته است. در مراجعات مکرر خانواده وی به دادگاه انقلاب و دادستانی نیز مسئولین ذیربط از پاسخگویی خودداری می کنند.

با تداوم بازداشت کوهپار گودرزی و مهدی کلاری و بازداشت میترا عالی هم اکنون در آستانه سال جدید سه دانشجوی دانشگاه شریف در بازداشت نیرو های امنیتی به سر می برند.

سالگشت مرگ وبلاگ نویس در زندان، مقصر کیست؟

ر آستانه ۲۸ اسفندماه نخستین سالگشت مرگ اندوهبار وبلاگ‌نویس و روزنامه‌نگار امیدرضا میرصیافی در زندان گزارش گران بدون مرز بیانیه ای صادر کرده و اعلام کرده است « اگر سهل‌انگاری فاحش مقامات زندان اوین نبود امیدرضا می‌توانست نجات پیدا کند. اگر مسئولان قضایی ایران به وظایف خود عمل می‌کردند، از مرگ این جوان می‌شد پیشگیری کرد.»

۲۸ اسفند ماه ۱۳۸۷ ساعت ۱۲ ظهر امیدرضا میرصیافی در زندان دچار افت شدید فشار خون شده و به درمانگاه اندرزگاه شماه ۷ زندان اوین منتقل می‌شود. وی سپس به بهداری زندان اوین و در آنجا سه ساعت طول می‌کشد تا به بیمارستان لقمان حکیم منتقل شود. یک ساعت بعد پزشکی قانونی مرگ امیدرضا میرصیافی را به علت « مسمومیت دارویی » در اثر خوردن ۵۰ قرص (پراپرانولول) به ثبت می‌رساند. روز بعد پیکر وی به خانواده برای خاکسپاری تحویل داده می‌شود، اما علیرغم درخواست خانواده و وکیل وی، کالبد شکافی مستقل انجام نمی‌شود. درپی شکایت خانواده از مسئولان زندان اوین در آذر ماه ۱۳۸۸ کمیسیونی دولتی پرونده پزشکی را بررسی و نظر پزشک قانونی را تأیید می‌کند.



سالی که در خیابان تحویل می شود

شبنامه ها و اعلامیه ها خودجوش پخش می شوند، روزهای خروش را مردم خود هماهنگ می کردند و دسته دسته به تظاهرات می رفتند و شکل جدیدی از سازماندهی اینترنتی شکل گرفت. روش هایی که از هیچ آغاز شد و روز به روز بنا بر عینیات مبارزات خیابانی و شرایط واقعا موجود و نه تخیلات و توهمات مفسران بی بی سی و صدای آمریکا اشکال نوینی ابداع شد. مردمی که ماه ها ست در خیابان اند بهتر از همه اتفاقاتی که در ۲۲ بهمن افتاد را حتی پیش بینی می کردند و توهمی به آن نداشتند و بر چرندیاتی که به این راحتی پیکاری را که ۱۰ ماه با وجود تمام تنگناهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ادامه یافته را پایان یافته تلقی می کنند پوزخند می زنند. همین شب چهارشنبه آخر سال پاسخ خیلی ها را داد و امسال سپهری شد.

خیابان که با خیابانی شدن مبارزات مردم ایران تولد یافت کوشید در این سال صحنه خیابان های ایران باشد. صحنه مبارزاتی که زنان صفوف اول آن را از ان خود کردند، صحنه قساوت های حکومت و خیانت های به مردم و…. نه مبارزات قانونی و اصلاح طلبانه غالب روزهای نخست را انکار کرد و نه رادیکالیزه شدن آن را در ماه های اخیر کتمان. و هرگز بزرگمایی از جریانات را پیروی نکرد. خیابان در ادامه راه خود در سال آتی با باور به تداوم مبارزات مردم در اشکال گوناگون چرا که آن را نتیجه مناسبات اجتماعی می بیند و نه برنامه ای از پیش تعیین شده، با شعار زنده باد حاکمیت مردم و مرگ بر هر دیکتاتوری به استقبال سال جدید خواهد رفت و در این راه لحظه ای از کمک پیکارگران خیابانی، قلم بدستان و فعالین جنبش های مختلف خود را بی نیاز نمی بیند.

در آستانه نوروز، دشت خاوران را یادگانی کردند ادامه از ص ۱

رفته بودند. در بهشت زهرا عزیزان زیادی داشتیم که به دیدارشان رفتیم. پس از دیدار با آنها، به سمت قطعه های جدید راهی شدیم. قطعه های جدید بر خلاف قطعه های قدیمی، خشک و بی آب و علف بود تا اینکه به قطعه ۲۵۷ رسیدیم. نیروهای امنیتی به صورت آشکار و نهان حضور داشتند. این قطعه پر از گل و گیاه بود و روی هر سنگی گلدانی گذاشته بودند و فضای خاصی ایجاد شده بود. به سراغ ندا رفتیم، خاکش گلباران شده بود. عکس سوراخ سوراخ شده ندا را پاک کردم و گل های شب بو را پرپر کرده و دور صورتش چیدم. چندین لباس شخصی دور گور او جمع شده بودند و حرکات ما را زیر نظر داشتند. پس از دقایقی به خوابگاه اشکان رفتیم، سنگ او نیز پر گل بود. گرد صورت جوانش حلقه ای گل درست کردیم.

بر سنگش نوشته بودند: آفریده ۱۳۶۸، آرمیده ۱۳۸۸. سپس به سراغ سهراب رفتیم. دور گور او چندین مرد لباس شخصی ایستاده بودند و بر گورش هیچ گلی نبود. معلوم بود که تازه گل ها را پاک کرده بودند. روی سنگش شعر زیبایی حک شده بود. گل هایمان را به گرد صورت زیبایش چیدیم و پس از دقایقی مکث و تأسف بلند شدیم. مردی از آن طرف با اشاره گفت: اینها مأمورند، مراقب باشید؛ گفتم مهم نیست کاملاً مشخص است. همانطور که راه می رفتیم حس آشنا و غریبی داشتیم. از یک طرف حضور مأموران را کاملاً حس می کردیم و از طرف دیگر خانواده هایی را که به دنبال گور ندا و اشکان و سهراب می گشتند و برای ادای احترام به این فرزندان آزادی خواه و جسور آمده بودند. با قلبی پر درد و دلی امیدوار به آینده به خانه بازگشتیم. یادشان همواره گرامی و راهشان پر رهرو باد!

متأسفانه امسال نیز نتوانستیم آنطور که دلمان می خواست دور هم جمع شویم، بهار را به خاوران ببریم، بر مزارشان گل بکاریم، آنجا را بیاریمیم و یادشان را گرامی بداریم. ولی اطمینان داریم که زمستان می گذرد و بهار در راه است. تا نفس داریم به خاوران می رویم و برای رسیدن به خواسته هایمان از پای نخواهیم نشست. برای گرامی داشت یاد و خاطره آنها که کشته شده اند و در خاوران ها آرمیده اند، و همچنین به یاد مادران و پدرانی که در میان ما نیستند و همواره سرود زیبای خاوران را عاشقانه زمزمه می کردند، هر کجا هستیم با هم بخوانیم.

خاوران، خاوران، دشت عاشقان/ خفته در دامن طوفان زمان
رفته از خاطرت شادمانی‌ها/ داری در نام خود درد و تلخی‌ها
(۲)
خسته ای خاوران، خسته خاوران/ خار ستم به دل، بسته خاوران
زنگ غم از رخت ما می زداییم/ خاک پاک تو را ما میستانیم
(۲)
گلگون نام تو در یاد دورانها / رسته جان تو از قید طوفانها
آب صدچشمه در چشم پاک تو/آب صد برکه در زیر خاک تو
(۳)
قهرمان، قهرمان دشت عاشقان/ رسته از نام تو یاد ارغوان
لاله در لاله ای دشت خاوران/ روح آلاله ای دشت خاوران
(۲)

یک مادر داغدار

جعفر پناهی و همبستگی با دیگر

زندانیان سیاسی

محمد رسول اف کارگردان شناخته شده سینمای ایران پس از تحمل دو هفته زندان در سلولهای انفرادی زندان اوین روز گذشته با سپردن وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شد.

از گروه سینماگرانی که در یازده اسفندماه هنگام فیلمبرداری به اتهام اقدام علیه امنیت ملی دستگیر شده اند، تنها جعفر پناهی آزاد نشده است که در سلول انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین بسر می برد. جعفر پناهی در آخرین تماس تلفنی با همسر خود طاهره سعیدی اعلام کرده است: « من همچنان در سلول انفرادی هستم. از همه کسانی که برای آزادی من تلاش کرده اند، سپاسگزارم، اما هیچ اقدام اضافه ای برای من انجام ندهید. مگر دیگر زندانیان سیاسی کس و کاری در جهان دارند. دوست دارم زندگی من شبیه دیگر زندانیان سیاسی ادامه پیدا کند.»

مریم ضیاء در زندان دست به

اعتصاب غذا زد

مریم ضیاء از فعالین حقوق کودک؛ در اعتراض به عدم آزادی و انتقال پرونده اش به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب برای طولانی کردن پروسه دادرسی و ممانعت از آزادیش؛ از ظهر امروز با اعلام کتبی به مسئولین زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد.

به گزارش فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، روز چهارشنبه ۲۶ اسفندماه پرونده خانم ضیاء از فعالین حقوق کودک از دادگاه انقلاب شهری به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب منتقل شد. در آنجا به آقای حیات غیبی گفته شد که همسرش می باید در زندان در انتظار محاکمه باقی بماند. این در حالی است که سند منزل آنها در توقیف می باشد و او می بایست ۱۸ اسفند آزاد می شد. ولی نوفرصتی بازپرس شعبه ۱۱ شهری با اعلام اینکه تحت فشار بازجویان وزارت اطلاعات می باشد و اجازه آزادی او را ندارد از صدور حکم آزادی او خوداری کرده است.

خانم مریم ضیاء در اعتراض به عدم آزادی خود و همچنین انتقال پرونده اش به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب برای طولانی کردن پروسه آزادیش، از ظهر روز چهارشنبه ۲۶ اسفند ماه با اعلام کتبی به مسئولین زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد و اعلام کرد تا رسیدن به خواسته های خود به اعتصاب غذا ادامه خواهد داد. خانواده خانم ضیاء مسئولیت هر پیشامد احتمالی برای وی را متوجه ی بازجویان وزارت اطلاعات و قوه قضائیه اعلام کرده اند.

این در حالی است که دو فرزند او بی صبرانه در انتظار آزادی مادر خود هستند تا شب عید را در آغوش گرم مادر قرار گیرند؛ ولی بعد از ۲ هفته فشار روحی و جنگ روانی علیه این خانواده و در آستانه روز عید مسئولان پرونده موضوع محاکمه را پیش کشیده اند تا خانم ضیاء را از بودن در کنار کودکش محروم کنند.

نامه نوروزی خانواده محمد

پورعبدالله به فرزند دربندشان

محمد پورعبداله دومین عیدی است که در زندان به سر می‌برد و از هیچ مرخصی در این مدت برخوردار نبوده است. خانواده‌ی او دومین عید را بدون محمد می‌گذارند و در انتظار فرزند هستند. آنها خطاب به فرزند خود نامه‌ی منتشر کرده اند:

دومین عیدی ست که خورشید بدون حضورت در استوا قرار می گیرد و تو از پشت میله‌های زندان به خورشید سلام می‌گویی؛

دومین عیدی ست که آینه سفره هفت سین ما به جای تصویر محبوب تو اشک‌های ما را به رخ می‌کشد؛
دومین عیدی ست که شمیم بوی تو به جای پیچیدن در فضای خانه در دیوارهای قزل حصار محبوس است؛
دومین عیدی ست که چشمان سبز و زیبای‌ات به جای سین هشتم سفره ما در دلان‌های تنگ و تاریک زندان به سرخی می‌گراید.

و این دومین عیدی ست که ما در انتظار آزادی تو هستیم و قلب‌های خود را خانه تکانی کرده‌ایم تا بهار آزادی تو را در آن جشن بگیریم.

ما همچنان به بی گناهِیت ایمان داریم .امید است گوش‌های شنوا و چشمان بینایی باشند تا درد هجران ما را بشنوند و ببینند و تو را به آغوش ما باز گردانند.

خانواده‌ی محمد پورعبداله

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در

زندان اردبیل

دود سعادتِ، بهروز علیزاده، علی عباسی و رحیم غلامی زندانیان سیاسی در زندان اردبیل از روز شنبه ۲۲ اسفند ۸۸ در اعتراض به فشارهای وارده از سوی رئیس زندان و تضییع حقوق اولیه شان دست به اعتصاب غذا زده اند.
ماموران اداره اطلاعات اردبیل در روزهای اخیر با مراجعه به زندان اردبیل از این فعالین خواسته اند با نوشتن توبه نامه زمینه آزادی خویش را فراهم آورند.
بدنبال مخالفت زندانیان سیاسی با خواسته ماموران امنیتی، مسئولین زندان اردبیل فشار بر این زندانیان را افزایش داده اند.

مصاحبه زیر چند ماه پیش توسط سایت صداهای جهانی با خیابان انجام شد و در آن سایت به چندین زبان منتشر شد. در این آخرین شماره خیابان در سال ۸۸، این مصاحبه را با تخلص برای خوانندگان خیابان بازانتشار می دهیم.



چرا و چه وقتی خیابان منتشر شد و مخاطبان آن در وهله اول چه کسانی هستند؟

نخستین شماره خیابان در صبح ۲۹ خرداد، و پیش از سخنرانی خامنه ای و دستور او مبنی بر قلع و قمع مردم منتشر شد.

هم از طریق ایمیل ها، و همچنین به صورت کپی. به مدت یکماه به صورت روزانه انتشار خیابان ادامه یافت و پس از آن معمولا هفته ای دو شماره منتشر می شود. تاکنون ۴۴ شماره از خیابان منتشر شده است. مخاطبین ما در سطحی، عموم جامعه هستند.

اما توجه ویژه ای بر آن بخشی از جامعه داریم که درگیر مبارزات خیابانی است. ما مقالاتی منتشر کرده ایم که راهنمایی هایی کاربردی برای مبارزات خیابانی ارائه می کنند. از روش های مقابله با گاز اشک آور، یا تمهیدات مبارزه خیابانی گرفته، تا مقالاتی درباره ی نحوه مواجهه اجتماعی با شکنجه ها، تجاوزهای جنسی و غیره. مطالب درباره ی حفظ امنیت اینترنتی تا به اشتراک گذاشتن ابتکاراتی در سازماندهی مردم در محل های زیست و کار خود. مخاطب ما همان هایی هستند که محتوای خیابان را شکل می دهند.

همان شهروندانی که در خیابان ها و جامعه مبارزه می کنند، ناعادلانه بازداشت می شوند، شکنجه می شوند و بیرحمانه به قتل می رسند. سوژه ی اخبار و تحلیل های ما مردم عادی کوچه و خیابان ها هستند. عکس های آنان، سرنوشت آنها، دردها و شجاعت های آنان. کسانی که در رسانه های بزرگ، مگر به تصادف، تصویر نمی شوند و صدا نمی یابند. ما تلاش کرده ایم رسانه را از حنجره آیت الله ها و سیاست مداران حرفه ای و اقتدارها بازپس بگیریم و به حنجره ی شهروندان عادی، کارگران، دانشجویان، زنان، و دیگر گروه های تحت ستم بسپاریم. رسانه ای از درون جامعه، و برای جامعه. نه جامعه ای که تسلیم است، بلکه جامعه ای که در حال مبارزه است.

خیابان از طریق اینترنت و ای میل به دست مردم میرسه. چگونه در شرایطی که امکان تبلیغ برایتان وجود نداشته توانستید مردم را از حضورتان مطلع کنید؟

مجموعه ی متنوعی از عوامل خیابان را به میان مردم برد. هر یک از ما دست اندرکاران خیابان در قلمروهایی از حیات اجتماعی ساهمات فعالیت می کنیم. در شبکه ای از ارتباطات اجتماعی قرار داریم که نقاطی کانونی را به یکدیگر متصل می کنند. داشتن ارتباطات و همکاری مشترک با فعالین مختلفی در جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش کارگری، فعالین و سازمان های سیاسی، هنرمندان و روشنفکران، فعالین حقوق بشر و فعالین رسانه ای نقش مهمی در توزیع گسترده ی خیابان داشت. رساندن خیابان به هر یک از این فعالین به معنای آن بود که این فعال در حوزه فعالیت خود نیز خیابان را با دیگر فعالین آن حوزه به اشتراک می گذارد و به همین روال، روزنامه در جامعه نشت می کند. شاید نفرات معینی روزنامه را اداره و منتشر می کنند اما در حقیقت خیابان محصولی از یک پویایی وسیع اجتماعی است.

از طرف دیگر در فضای اختناق آور کنونی رسانه ای آزاد پاسخ به یک خلاء بزرگ بزرگ بود. به یاد بیاوریم که در روزهای نخست سرکوب جامعه در چه شرایطی بود. حکومت کودتایی تلاش داشت تمام اتصالات جامعه را قطع کند. فرمان سرکوب دو قلمرو را نشانه رفته بود. خیابان ها و رسانه ها را. در خیابان ها ماشین کشتار کودتا به راه افتاد. شلیک مستقیم به گلولی معترضانی که با دستی خالی ولی قلبی لبریز از عشق به آزادی به خیابان ها آمده بودند. همزمان کشتاری در عرصه رسانه ها در دستور کار قرار داشت.

روزنامه نگاران از جمله مهمترین هدف های دستگیری های برنامه ریزی شده بودند که بسیاری از آنها همچنان در زنداندند و حتی روزنامه نگاری در مشهد به قتل رسید و عکاسی در حادثه ای مشکوک در جاده جان باخت. فعالین رسانه ای خارجی که از حاشیه امنیت بیشتری برخوردارند در اسرع وقت از ایران اخراج شدند.

تقریبا دسترسی به هر سائیتی امکان ناپذیر شد. شبکه ی تلفن همراه برای مدتی طولانی قطع شد. با ایجاد اختلال بسیاری از شبکه های تلویزیونی ماهواره ای که از خارج از ایران برنامه پخش می کنند از دسترس مردم خارج شد. حاکمیت پروژه ی گران قیمتی را برای سرکوب مردم تدارک دیده بود.

تجهیزات و امکانات فوق پیشرفته و گران قیمتی را برای سرکوب خیابانی و رسانه ای به کار گرفت که تمام آنها را از شرکت های بزرگ جهانی، از روسیه و چین گرفته، تا کشورهای غربی، در جهانی که سوداندوزی بر همه چیز مقدم است، خریداری کرده بود. جامعه اما تسلیم نشد. به خیابان ها آمد و شجاعانه مقاومت کرد. این مردم نیاز داشتند صدایشان شنیده شود. نیاز داشتند از آنچه می گذرد مطلع شوند. آنها داستان هایی برای بازگفتن داشتند. داستان هایی که با کلمات یا عکس ها بیان می شد.

آنها به رسانه ای برای ارتباط با همدیگر نیاز داشتند. انتشار خیابان پاسخ به این نیاز اجتماعی بود. رسانه ای که اخبار را پوشش دهد، داستان های مردم را بازگوید و جامعه را از دانش اجتماعی خود بهره مند کند. مردم می خواستند بدانند تحلیل ها و چه باید کردها چیست و از سیر سریع وقایع پراکنده تصویری یکپارچه تر به دست آورند. پس فقط این ما نبودیم که سعی در رساندن نشریه به جامعه داشتیم. جامعه نیز برای به دست آوردن نسخه ای از خیابان تلاش می کرد. ایمیل آن حفره ای بود که سیستم قادر به تعطیل آن نبود. چرا که خود سیستم نیز برای عملکرد خود بدان نیاز داشت. پس همین روزنه کوچک، ما و نویسندگان و مخاطبانمان را به یکدیگر پیوند داد. تمام آن نظم آهنین و تمام آن تجهیزات گران قیمت هیچ قدرتی برای مقابله با انتشار خیابان نداشت. روزنامه ای که بدون هیچ امکان مالی و نهادی، مطلقا هیچ، و تنها به یاری ابتکاری جمعی منتشر شد.

عامل مهم دیگر، ظهور خیابان به عنوان رسانه ای آزاد بود. در جامعه ای که دهه هاست روزنامه ای آزاد نداشته است، انتشار روزنامه ای که از زیر دستگاه سانسور بیرون نیامده باشد به تبلیغ نیاز ندارد. مردم آن را چون هوای روحبخش استنشاق می کنند. زمانی که خیابان انتشار خود را آغاز کرد، تیتز برخی سایت ها این بود: نخستین روزنامه کاملا آزاد ایران منتشر شد.

خیابان زیرزمینی است، پس سانسور دولتی بر آن اعمال نمی شود. رسانه های دولت های خارجی نیست که با منافع آنها پیوند خورده باشد. وابسته به جناحی از حاکمیت نیست تا منافع آنها را به اطلاع رسانی و کلام گسترى آزاد ترجیح دهد. رسانه ای است که آزادانه می نویسد و گرچه به دلیل عبور از خط قرمزهای حکومت ارتجاعی (برای مثال انتشار کارتون های خامنه ای و یا نقد شدید قوانین اسلامی و ضدانسانی حکومت) همواره سایه حکم مرگ بر سر روزنامه نگاران و تولیدکنندگانش است، اما تعهد به آزادی، روزنامه خیابان را به رغم نداشتن امکان تبلیغ به نشریه ای سراسری و پر خواننده بدل کرده است. به گونه ای که پاسخ گویی و حتی مرور دقیق نامه های الکترونیکی رسیده از خوانندگان ما خارج از توان ماست. و گرچه تعیین دقیق شمار خوانندگان نشریه ای پی دی افی که از طریق ایمیل ها جریان می یابد و دست به دست می شود امری غیر ممکن است، اما خوانندگان ثابت آن صدهزار نفر فزون ترند، خوانندگانی که در تهران و شهرهای کوچک و جامعه ی ایرانیان تبعیدی و مهاجر پراکنده اند.

چرا بلاگ یا سایت ندارید؟

نخست اینکه فیلترینگ حکومتی دشمن شماره یک سایت های منتقد است. هر تلاشی از سوی ما با فیلترینگ سریع حکومت روبروست و درنتیجه توان محدود خودمان را بایست در حوزه ای متمرکز کنیم که حکومت قدرت مقابله با ما را ندارد. نکته دیگر مسأله امنیتی است.

ما کارشناس مسائل امنیتی شبکه نیستیم و ترجیح می دهیم مسائل امنیتی را به این سبک به حداقل برسانیم. چند ماه پیش سپاه در ایران خبر از دستگیری کسانی داد که با سایت های معینی در ارتباط بودند که از نظر حکومت غیراخلاقی و مروج فساد تلقی می شد.

به نظر می رسد که نیروهای امنیتی رژیم قابلیت هایی برای سرکوب در فضای اینترنت به دست آورده اند که ما از ابعاد آن چندان مطلع نیستیم. اگر مرکز مشخص و معینی حتی در فضای مجازی داشته باشیم ممکن است ارتباطات ما ناامن شود و همکاران ما با زندگی خود بهای قلم خود را بپردازند. ناپایدایی و عدم تمرکز کنونی ما به امنیت بیشتر ما کمک می کند، گر چه همواره خطر در کمین است.

همچنین انتشار آن به شیوه ی کنونی و در فرمت پی دی اف قابلیت های ویژه ای در اختیار ما می گذارد که شاید توضیح آنها در فرصتی دیگر بهتر باشد.

روزنامه اینترنتی کلام سبز بیانگر نظرات اصلاح طلبان است شما خود را صدای چه کسی می دانید؟

در ایران همواره سطح جامعه با ژرفای آن متفاوت است. شما در مکان های عمومی و رسمی، با یک نوع حیات اجتماعی روبروید و در عرصه های غیر رسمی با حیات اجتماعی دیگر.

در ایران زنان در عرصه های رسمی یکجور لباس می پوشند و در عرصه های خانگی و غیررسمی جوری دیگر. به دلیل فقدان آزادی، بسیاری از گروه های جامعه امکان حضور و بیان خود را در عرصه رسمی جامعه ندارند. اصلاح



طلبان تا همین سه ماه پیش بخشی از حاکمیت بوده اند. آنها احزاب خود را داشته اند. روزنامه های خود را منتشر می کردند و نهادهای وابسته به خود را سازمان داده بودند. اصلاح طلبان به دلیل سهیم بودن در حاکمیت همواره در ظاهر جامعه امکان بروز و بیان داشته اند. اما در ژرفای جامعه مردمی وجود دارند که سلب صدا شده اند. تکاپویی که در سطح جامعه همواره سانسور شده، سرکوب شده و منع شده است. کلام سبز بیانگر سطح جنبش اجتماعی و اعتراضی کنونی است. خیابان تلاش داشته است صدای ژرفای جامعه باشد.

تاثیر شبکه های اجتماعی مانند تویتر و رسانه های شهروندی را در مبارزات اعتراض چگونه ارزیابی می کنید؟

شبکه های اجتماعی و رسانه های شهروندی خود محصول مبارزه با دیکتاتوری هستند. تسلیم شدن در برابر دیکتاتوری، به معنای اتمیزه شدن اجتماعی و غیاب صدای شهروندان است. دیکتاتوری تلاش می کند شبکه های اجتماعی را بگسلد و انسانها را تنها و منزوی از یکدیگر کند. در یک دیکتاتوری شهروند صدایی و رسانه ای ندارد. صدا به حاکمان تعلق دارد و حق پخش انحصاری خبر و نظر را در اختیار خود دارد. در ایران تمام تلاش جمهوری اسلامی بر این بوده که هر تشکلی را از بین ببرد. شهروند مطلوب جمهوری اسلامی، انسانی است که تنها زندگی می کند، صبح از خانه بیرون می زند و در ازدحام مترو و ترافیک، خواب آلود و خاموش، سر کار خود می رود و انتهای شب، تنها و منفصل از همه چیز و همه کس، به خانه های اجاره ای خود می خزد. شهروند مطلوب جمهوری اسلامی، در هیچ باشگاه و حزبی عضویت ندارد. عضوی از اتحادیه ی همکاران خود نیست، در هیچ شبکه ی اجتماعی خودجوش و از پایینی مشارکت ندارد. صدا ندارد. رسانه ندارد. تنها روزنامه ها را باز می کند یا تلویزیون را روشن می کند تا صدای حاکمان را بشنود. شهروندی که با دیکتاتوری مبارزه می کند اما سازمان می یابد. شبکه سازی می کند و شبکه های اجتماعی موجود را قوام می دهد. شهروندی که مبارزه می کند، صدا می یابد. صدایی از آن خود. سکوت را می شکند و در صدا بخشی به اجتماع خود مشارکت می کند. پس حداقل در کشوری چون ایران، ترم روزنامه نگار/شهروند ترمی دقیق نیست. اصطلاح مناسب روزنامه نگار/شهروند/مبارز است.

تا قبل از مبارزات گسترده ی کنونی این رسانه های شهروندی اکثرن متعلق بودند به فعالین دانشجویی، فعالین زنان، و فعالین کارگری. همانها که پیشگام مبارزه بودند. امروز و در کوران مبارزات توده ای کنونی، شهروند/روزنامه نگار/مبارز همگانی شده است. آن شهروندی که با موبایلش عکس و فیلم تهیه می کند و منتشر می کند، همزمان برای مبارزه با دیکتاتوری به خیابان آمده است و برای کسب حق شهروندی به میدان آمده. او آن انسان منزوی و بی صدای دیروزین نیست. درنتیجه این شبکه های اجتماعی و پدیده ی رسانه های شهروندی نیست که مبارزات امروزین را شکل داده، بلکه این ها خود دستاورد مبارزه هستند. دستاورد مبارزه ی یک جامعه برای رهایی خود از چنگال حکومتی ضدانسانی. آنها این تکنولوژی های ارتباطی نوین را از آن خود کرده اند و در خدمت حیات اجتماعی خود گرفته اند. بدون مبارزه، همین امکانات رسانه ای نوین می توانند صرفا در خدمت تداوم دیکتاتوری قرار بگیرند.

اما بدیهی است که زمانی که جامعه برای بازپس گیری حیات خود به مبارزه بر می خیزد، اینترنت، وبسایت هایی چون تویتر و فیس بوک، پست الکترونیکی و غیره امکانات مهمی را در اختیار شهروندان قرار می دهند. برای مثال به کمک همین امکانات است که ما برای انتشار خیابان به چاپخانه های بزرگ نیاز نداریم و توزیع آن بسیار گسترده تر و امن تر صورت می گیرد.

اکنون این امکان وجود دارد که به راحتی شهروندان رسانه های خود را ایجاد کنند. اما این امکانات بدون انسان هایی که آن ها را در اختیار بگیرند و برای غنای زندگی اجتماعی خود به کار گیرند معنایی ندارد.

http://globalvoicesonline.org

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت نوروز ۱۳۸۹

صد بهار گرمی‌زا سر زد از زمستانم!

بهار است! زمین فرورمده به دم سردِ زمستان بار دیگر از نفس گرم بهار باغ و راغ را چراغان کرده است. برمدین سبزه، عطر گل و نسرین، و شمیم شکوفه‌های رنگ در رنگ، نوید کوچِ زمستان و بازآمدن جان به رگ‌های فسرده‌ی زندگی می‌دهد. رفتنِ سیاهی و کهنگی، و آمدنِ روشنایی و نوشکفتگی، حکمِ طبیعت و خواستِ بی‌چون‌وچرای آدمی است.

در سال کهنه، اگرچه در پی اعلام نتایج انتخابات خردادماه و سرریز انبوه مردم معترض به خیابان‌ها موج سرکوب و شکنجه و زندان ابعادی باورنکردنی به خود گرفت، زندان‌ها و سیاه‌چال‌ها و بیغوله‌های بی‌نام‌ونشان انباشته از جوانانی شد که خواستی جز آزادی و پاس کرامت انسانی نداشتند، مادران سوگوار را به زنجیر کشیدند، سانسور کتاب، رسانه‌ها و ضرب‌وشتم و بازداشت روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و اجتماعی رفتاری روزمره شد، احکام اعدام را پشت سر هم و با شتاب به اجرا گذاشتند، به هر وسیله‌ی ممکن متوسل شدند تا جریان آزاد اطلاعات و اخبار را مختل و متوقف کنند... و باز اگرچه هزاران زندانی آزاردیده دور از خانه و خانواده‌ی خود در ضدانسانی‌ترین شرایط به سر می‌برند، و در پایان سال شمار بیش‌تری از خانواده‌ها تحویل سال را در پای دیوارهای زندان سر خواهند کرد، اما... سالی که گذشت، سال شکفتن امید نیز بود؛ سال خودآگاهی مردمی که از تبعیض و نابرابری، مردم‌ستیزی و آزادی‌کنشی به جان آمدند و در طلب آزادی و برابری جانانه بر حق خود پای فشردند.

بهار است! امید است که در کشاکشِ نیروهای تاریکی و سردی با میل سرکش به زندگی و جوشش و روشنی، «زمستانِ نارضاییِ ما در پرتو پیکار آزادگانِ بهاری باشکوه گردد».

نوروز بر تمامی مردم خجسته باد!

کانون نویسندگان ایران
۲۶ اسفند ۱۳۸۸

شعری از سیاوش کسرایی

من مستم

من مستم و میخانه‌پرستم

راهم منمائید

پایم بگشائید

وین جام جگر سوز مگیرید ز دستم

می، لاله و باغم

می، شمع و چراغم

می، همدم من، همنفسم، عطر دماغم

خوش رنگ، خوش آهنگ

لغزیده به جامم

از تلخی طعم وی اندیشه مدارید

گواراست به کامم

در ساحل این آتش

من غرق گناهم

همراه شما نیستم ای مردم بتگر

من نامه سیاهم

فریاد رسا! در شب گسترده پر و بال

از آتش اهریمن بدخو، به امان دار

هم ساغر پر می

هم تاک کهن سال

کان تاک زرافشان دهدم خوشه زرین

وین ساغر لبریز

اندوه زداید زدلِم، با می دیرین

با آن‌که در میکده را باز بیستند

با آن‌که سبوی می ما را بشکستند

با آن‌که گرفتند ز لب توبه و پیمانِه ز دستم

با محتسب شهر بگوئید که هشدار

هشدار که من مست می هرشبِه هستم

انقلاب و ضدانقلاب در ایران (بخش سوم و پایانی)

بهزاد کاظمی

اشاره شد که پاره ای از سرمایه داران تجاری و سنتی (به همراه لایه های بالای خرده بورژوازی) که به خاطر «صنعتی شدن» امپریالیستی ایران از مجراهای اصلی انباشت سود (که پیرامون دربار شاه به شکل مناسبات «تیول داری» وجود داشت، یعنی مقام سلطنت تصمیم می گرفت که امتیاز و «تیول» تولید محصولات صنعتی و تولیدی را به افراد خاصی واگذار کند) دور شده بودند با نمایان شدن ژرفای بحران اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به دنبال یک گزینه ی سیاسی می گشتند. این لایه از سرمایه داری ایران که پیش از آن با جناح مذهبی جبهه ملی پیوندهای دیرینه داشت، در اوایل جنبش انقلابی، با حمایت بخشی از بوروکراسی ناراضی از دستگاه خفقان زای دولتی و ارتش شاه، بدیل خود را در چهره آیت الله خمینی دید. در آن ایام شبکه های سازماندهی و تبلیغاتی روحانیت شیعه با شتاب زیاد و با بهره وری از مجراهای مخفی و گسترده ی مساجد، مجامع و محافل مذهبی (که پیش از آن به وسیله ساواک شاه تحمل و یا حتا در مواقعی تقویت می شدند) به کار افتاده بودند.

مبارزات مردم تا ۱۷ شهریور و کشتار «جمعه سیاه» ۱۳۵۷ ادامه یافت. در واقع، جمعه سیاه واپسین مبارزه از سلسله شگردهای روضه خوانی، صلوات فرستادن، الله اکبرگفتن برروی بام ها، نمازگذاردن سیاسی در مساجد، تکیه ها و خیابان ها به رهبری فعالان مذهبی بود. شیوه های اعتراضی مذهبیون با قصابی های شاه و ارتشبد اوبوسی با این کشتار به بن بست رسید. در چنین دوره ی بحرانی است که کارگران، کارمندان، روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان، و کلیه ی زحمتکشان و روشنگران جامعه پا به عرصه ی مبارزه ای کارساز علیه رژیم پادشاهی گذاشتند؛ اعتصاب عمومی. کارگران و کارمندان و مردم ایران با حربه ی موثر اعتصاب به نبرد با سلطه ی دوهزاروپانصدساله ی سلطنت برخاستند. رهبری مذهبی و خمینی کوچکترین نقشی در سامان-دهی و هدایت چندروز آغاز اعتصاب ها (چند روز بعد از کشتار ۱۷ شهریور) نداشتند و سکوت کرده بودند. در عرض چند هفته، اعتصاب های پراکنده تبدیل به اعتصاب عمومی گردید. اعتصاب ها و راه پیمایی هایی که بنای کاخ های چندهزار ساله ی «سایه خدا» برزمین را چون پرکاهی به دست گردیداد انقلاب سپرد و زمینه ی اجتماعی را برای فراهم ساختن قدرت دوگانه ی سیاسی و اجتماعی فراهم ساخت. شوراها و کمیته های کارخانه، روستا و محله به عنوان پایه های نهاد قدرت کارگران و زحمتکشان و دموکراسی کارگری به مصاد دربار، ساواک، شهرداری و ارتش و دولت شاهنشاهی رفتند. با رشد نسبی سرمایه داری در جامعه تعداد کارگران شاغل در صنایع نسبت به سایر اقشار و طبقات افزایش یافته بود. این طبقه ی «جوان» با سنن ضدکارگری و سازش کارانه ی حزب توده و جبهه ملی بیگانه بود و رفته رفته می رفت تا تبدیل به یک نیروی قدرتمند اجتماعی بشود و شد. این مبارزه و اعتصاب عمومی کارگران، کارمندان، زحمتکشان و ستمدیگان ایران بود که کمر رژیم شاه را شکست. اعتصابات و مبارزاتی که در تاریخ جنبش جهانی کم نظیر بود.

البته روحانیت شیعه، ملی گرایان و دولت های امپریالیستی از پیدایش، گسترش و هم آهنگ شدن شوراها و کمیته های خودگردان کارگران و توده های زحمتکش و ستمدیده هراس داشتند. در پاییز ۱۳۵۷ مبارزات و اعتصابات مردمی آن چنان شتابی به خود گرفتند که در اندک مدتی شیرازه ی کلیه ی امور دولتی را فروپاشید*+*. نمایندگان ملی/مذهبی آیت الله خمینی (مطهری، بهشتی، رفسنجانی، بازرگان، بنی صدر، دکتریزدی، قطب زاده و…) با فرستادگان شاه (ارتشبد مقدم و ارتشبد فردوست و…) و نمایندگان آمریکا، انگلستان، فرانسه و دیگر کشورهای جهان سرمایه داری مشغول زدوبند و مذاکره بودند. بدین سان، جهان خواران، ملی گرایان و دین مداران برای منحرف کردن جنبش انقلابی، متوسل به آیت الله خمینی و روحانیت شیعه شدند؛ در واقع، به «دزدیدن» رهبری جنبش انقلابی توسط آیت الله خمینی کمک شایان کردند. به قول آن ضرب المثل آلمانی: «خود را در صف مقدم جنبش قرار بده تا قادر به درهم شکستن آن باشی.» بدین ترتیب، پس از آن که آیت الله خمینی به پاریس رفت، او را در عرض چند هفته به یاری امکانات تبلیغاتی بی شمار جهان امپریالیستی از یک روحانی معترض نه چندان مشهور در سطح افکار عمومی مردم ایران ، به آشناترین چهره ی سیاسی جهان تبدیل کردند.

همان طور که پیش از این توضیح داده شد، آیت-الله خمینی از سال ۱۳۴۱ با اصلاحات شاه از موضعی ارتجاعی مخالفت کرده بود. و اشاره شد که اغلب «آیات عظام» با بهره گیری از استقلال نسبی دستگاه چند مرجعی روحانیت شیعه همواره خود را به شکلی زیرکانه از حکومت مرکزی و سلاطین «مستقل» نشان می دادند. به همین علل آیت الله خمینی نسبت به سازمان های سنتی جبهه



ملی و حزب توده که همچنان برای حفظ نظام پادشاهی فعالیت می کردند، برای فریب مردم ایران از جایگاه سیاسی بهتری برخوردار بود. حزب توده در آن ایام برای «جبهه ی واحد ضد دیکتاتوری شاه»، و نه واژگونی رژیم شاهنشاهی، مداخله ی سیاسی می کرد. جبهه ملی نیز از «قانون اساسی مشروطیت» و «اختیارات قانونی شاه» سخن می راند. اما خمینی با مطرح کردن شعار «شاه باید برود» بر روی امواج رادیکال اعتصاب عمومی و جنبشی که مرگ بر شاه را سرلوحه ی خواسته های خود قرار داده بود سوار شد. «دزدیدن» رهبری جنبش انقلابی در غیبت یک حزب انقلابی/سوسیالیستی/کارگری به آسانی انجام گرفت. سازمان های رادیکال چپ به خاطر سرکوب های دهه های ۴۰ و ۵۰ ساواک توان مبارزه ای کارآمد را نداشتند. افزون براین، بخش مهمی از چپ رادیکال، دارای استراتژی و برنامه ای درست نبود؛ بخش مهمی از چپ رادیکال ایران تحت تاثیر استراتژی انقلاب دومرحله ای و ایدئولوژی بوروکراسی های استالینیستی و مائوئیستی روحانیت شیعه، جبهه ملی و ملی مذهبی ها را متحد «خلق» ارزیابی می کردند. بخشی مهمی از سازمان های چپ حتا در آستانه ی انقلاب برنامه هم نداشتند؛ در کلیه ی ادبیات سازمان های چپ (به جز یک مورد) واژه ی شورا (سوویت) غیبت داشت. همه ی تحلیل های نظریه پردازان «چپ» درباره ی دلایل اجرای پروژه ی صنعتی شدن امپریالیستی در ایران نادرست یا ناقص بودند (بازهم به جز یک مورد*+*). کارشناسان حزب توده مدعی بودند که این اصلاحات به خاطر «عقب نشینی اردوگاه امپریالیسم در برابر اردوگاه سوسیالیسم» بوده است؛ یا سازمانهایی از «چپ» بودند که این اصلاحات را واکنش تاکتیکی امپریالیسم نسبت به «جنبشهای آزادیبخش ضدامپریالیستی» می نامیدند؛ مائوئیست ها که به طور کلی منکر سلطه ی مناسبات سرمایه داری بودند و جامعه ایران را «نیمه فئودال-نیمه مستعمره» ارزیابی می کردند و علت «انقلاب سفید» و اصلاحات ارضی را به خاطر جلوگیری از مبارزه های توده های دهقانی معرفی می کردند؛ عده ای نیز به درستی بر سرمایه داری بودن جامعه ی ایران اذعان داشتند اما اقدامات امپریالیسم برای «صنعتی شدن» را تنها به خاطر «استفاده از نیروی کار ارزان» در کشورهای عقب مانده ای مانند ایران می دانستند.

اشتباهات سازمان های چپ زیاد بود. از یک سو، نیروهای چپ که در فرایند انقلابی رشد کرده و پرشمار هم شده بودند راهکار و راهبرد درستی نداشتند؛ اکثر قریب به اتفاق سازمان های چپ که تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷ از حزب توده یا جبهه ملی انشعبا کرده بودند موفق به برش قطعی از توجیحات استالینیستی حزب توده یا ناسیونالیستی جبهه ملی نشده بودند و قاعدتا با چنان تبیین و نگرشی، شکست انقلاب و پیروزی ضدانقلاب اسلامی و «ربودن» رهبری جنبش انقلابی به دست مذهبیون و خمینی (یا هر نیروی مدعی سکولاریسم و «مدرنیته» طرفدار نظام سرمایه داری) تضمین می شد. از سوی دیگر، تجربه ی جنبش آزادی خواهی، از انقلاب مشروطه به بعد، نشان داده بود که هیچ گرایش و جناحی از طبقه ی حاکمه ی ایران نیز قادر به حل تکالیف دموکراتیک جامعه و مبارزه پیگیر برای کسب حقوق و آزادی های مدنی و سیاسی مردم نیست. بدین سان، از منظر تاریخی، کمک به پیروزی مطالبات آزادی خواهانه و برابری طلبانه ی مردم از جمله وظایف جنبش و رهبری سوسیالیستی بود. سوسیالیسم انقلابی هم هنوز توان کافی برای مداخله ی موثر و کارآمد در جنبش انقلابی مردم را نداشت. بهرحال، بررسی کارنامه و درس گیری از اشتباهات و عملکرد نیروهای اپوزیسیون و سازمان های چپ در فرایند انقلابی واپسین سال های دهه ی پنجاه خورشیدی از جمله مهمترین وظایف کنونی نیروهای طرفدار سوسیالیسم است.

سخن آخر

بی تردید، مخالفت آیت الله خمینی و برخی از روحانیت با اصلاحات شاه، کاملا ارتجاعی بود، چرا که از هنگام روی کارآمدن دودمان صفویه، دستگاه روحانیت شیعه، پاره ای از امور و خدمات حقوقی، آموزشی و اجتماعی را در اختیار داشت. اما حکومت مرکزی محمدرضاشاه برای اجرای مفاد اصلاحات «امپریالیستی» و «ایجاد



جامعه ی مدرن صنعتی»، مصمم بود تا برخی از این امور از عرصه ی فعالیت روحانیت شیعه دور شود و به عهده ی حکومتهای محلی و شهرداریها (همچون جوامع مدرن صنعتی)، گذاشته شود. حال، اما روحانیت شیعه به رهبری خمینی فرصت تاریخی یافته بود تا قدرت سیاسی را در چنگال خود متمرکز کند؛ کسب قدرت سیاسی به مثابه کنترل بر تمام شاهرگ های مهم اقتصادی و ثروت جامعه ی «صنعتی» و سازوکار دولت سرمایه داری بود. دستگاه روحانیت پیرامون آیت الله خمینی که به خاطر مشاهده ی ازدست دادن موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود با «انقلاب شاه و مردم» به مخالفت پرداخته بود، هم اکنون دارای موقعیتی شده بود که می توانست «سیب های طلایی را که از درخت صنعت به زمین افتاده است را بردارد» و برداشت. چیزی که در رویا هم نمی دید. اما آرمان های آزادی خواهانه و برابری طلبانه ی انقلاب و مطالبات کارگران، کارمندان، دهقانان، زنان، جوانان و دانشجویان، ملیت های تحت ستم و مردم زحمتکش ایران ناکام باقی مانده بود؛ بدین سان، ضدانقلابی که رهبری مردم را با کمک ملی/مذهبی ها، بخشی از ارتش و ساواک شاه، نمایندگان ناتو و دولت های آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و جهان سرمایه داری بود «انقلاب» را سرکوب کرد و دست به کشتار و خفقانی زد که در تاریخ معاصر ایران بی نظیر بود. خمینی پیش از آنکه به ایران بیاید چندین بار گفته بود که او یک روحانی است و پس از واژگونی سلطنت با سیاست کاری نخواهد داشت. نیروهای ملی/مذهبی و «سکولار» طبقه ی حاکم (وحتا بخش مهمی از نیروهای چپ) فریب این ترفند را خوردند. اما، او به وعده ی خود عمل نکرد. بدین سان، نیروهای ملی/مذهبی و حامیان آن ها در جهان سرمایه داری به «اپوزیسیون» خمینی و «جمهوری اسلامی» هل داده شدند. جلوه هایی از مخالفت امپریالیسم با خمینی و «جمهوری اسلامی» با این خُلف قرار و وعده آغاز شد و ریشه های «ضدامپریالیسم» بودن خمینی، خامنه ای و هیأت حاکمه ی جدید نیز در این نکته نهفته است. بی شک، آیت الله خمینی از موضعی ارتجاعی ضدامپریالیست و «ضدسرمایه داری» شد و از موضعی نامتعارف (از منظر حرکت سرمایه) طرفدار «سرمایه داری» شده بود. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست به افشای واپس گرایی طبقه ی اشراف و فئودال ها پرداخته اند که از موضعی ارتجاعی و شبیه به خمینی و روحانیت شیعه ضدسرمایه داری بودند:

«طبقه ی اشراف، برای جلب همدردی، مجبور بود به ظاهر از منافع خود چشم ببوشد و حکم محکومیت علیه بورژوازی را، تنها بسود طبقه ی کارگر استمارشده رقم بزند. بدین ترتیب اشرافیت، باسردادن هزلیات درباره ی ارباب جدید خود و با خواندن پیش بینی های شوم از بلائی قریب الوقوع در گوش بورژوازی، انتقام خود را از او گرفت…اشرافیت برای جلب مردم بسوی خود، کیسه ی گدایی پرولتاریا را، همچون پرچی، پیشاپیش خود به حرکت درآورد. لکن مردم، که بکرات به آنان می پیوستند، برسر قصرهای دورافتاده ی اشرافیت، نشان های قدیمی فئودالی را دیدند و خنده ای بلند و گستاخانه سرداده، سَر خود گرفتند… فئودالیست ها، بااشاره به اینکه شیوه ی استثمار آنان با شیوه ی بورژوازی فرق دارد، فراموش می کنند که آنان در اوضاع و شرایطی استثمار می کردند که با اکنون فرق می کند و حالا دیگر کهنه شده است… به همین دلیل از نظر عمل سیاسی، آنان در تمام اقدامات تهدیدآمیز علیه طبقه ی کارگر شرکت می کنند و در زندگی عادی به رغم عبارات پرطمطراق شان خم می شوند تا سیب های طلائی را که از درخت صنعت به زمین افتاده، بردارند.»

شوخی تلخ تاریخ در این هست که کسانی که برای تحمیق مردم در فرایند پیشانقلابی ۱۳۵۷ «کیسه گدایی پرولتاریا را همچون پرچی، پیشاپیش خود به حرکت در می آوردند»، با حفظ تفکرات فوق ارتجاعی و متناقض خود طی سه دهه ی گذشته به طبقه ی سرمایه دار جدید و مدافعان سرسخت حفظ نظام سرمایه داری تبدیل شده اند.

۲۲ بهمن ۱۳۸۸

بیست سال کار مخفی در روسیه

نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

قسمت بیست و سوم

در این جلسات توده ای سخنرانی های آتشینى توسط مروچین جوانمان سیمون سرکوفسکی که بعدا حزب را ترک کرد و سرچی مودستوف اجرا می شد.

رفقای تفر ما توجه زیادی به مسائل کلی حزب نداشتند و بعد از گذشت زمان کوتاهی از انشعاب هنوز نمی توانستند تصمیم بگیرند که طرف بلشویک ها را بگیرند یا منشویک ها. برایمان مشکل بود که علت انشعاب را درک کنیم. هیچ نوشته ای در رابطه با موضع هنوز به دستمان نرسیده بود و اخبار انشعاب باعث ترس و حیرت در صفوفمان شد. با وجود این احساس می کردیم که لازم است هر چه زودتر طرف یکی یا دیگری را بگیریم.

در همین زمان رشد جنبش کارگری هرچه بیشتر واضح می شد و پلیس تفر از آنجا که خواب آلود و قرون وسطائی بود نمی توانست از تحرک میان کارگران با اطلاع باشد. بسیاری از رونوشت های ایسکرا به کارخانه راه یافت. اعلامیه هائی که بوسیله ی کمیته ی تفر منتشر می شد بیشتر و بیشتر می شد، همه ی اینها بالاخره نتیجه اش را داد.

یک شب پلیس به ما حمله کرد. تقریبا همه ی اعضای فعال آنهائی تحت نظر نبودند، دستگیر شدند. آن هائی که در مدت اقامتشان در تفر تحت نظر بودند من جمله خود من به دقت تحت جستجو قرار گرفتند. بعد از این یورش ما را به اداره ی پلیس برده و در آنجا به ما گوشزد کردند که آنچه اتفاق افتاده می بایست برای ما خطاری باشد و اگر کسی جرات دارد ازاین به بعد…

آن شب چیزی نمانده بود که من هم خراب کاری کنم. طرح اعلامیه ای که نوشته بودم و همچنین یک رونوشت از یک اعلامیه ضد مذهبی که به من داده شده بود تا به شیوه ای ساده تر آن را بنویسم همراه خود داشتم. دیروقت آن شب اعلامیه را تمام کرده بودم و وقتی که پلیس مرا فراخواند بر روی میز جا مانده بود. اگر حضور فکری خواهرم رژ که برای ملاقات من به تفر آمده بود نبود موضوع خیلی جدی می شد. به محض این که متوجه شدیم که پلیس در جلوی در است او مقداری نفت چراغ به روی اعلامیه ریخته و آن را آتش زد. بنابراین وقتی که پلیس وارد اتاق شد هیچ چیز به جز دود باقی نمانده بود.

پلیس به سرعت به سمت بخاری آمد و راجع به دود داخل اتاق سؤال نمود. جواب دادیم که « می خواستیم آتش روشن کنیم ولی تغییر عقیده دادیم و به تختخواب رفتیم» مسئله ماست مالی شد. اگرچه دستگیر نشدم با وجود این به شدت تحت مراقبت قرار گرفتم. چند روز بعد از این یورش چندبار تلاش نمودم تشکیلات را دوباره برپا نمایم (این همان زمانی است که من با دکتر راجع به مسئولیت فعالتر شدنش صحبت کردم) سپس متوجه شدم که تحت تعقیب قرار دارم. رفقایى که آزاده مانده بودند به من نصیحت کردند که شهر را ترک کنم. ولی قبل از ترک تفر من ترتیب انجام کار مهمی را دادم. به مسکو رفته و از یک وکیل سمپات پول تهیه کرده و با مرز تماس گرفتم و خوشبختانه ماکار قادر گشت به سوئیس برود، یعنی نقشه هائی که در کوستروما کشیده بودیم جامه عمل به خود پوشید.

روی هم رفته بیش از دو ماه در تفر کار نکردم. البته مشتاق بودم که دوباره به خارج بروم. جائی که می توانستم استراحت کرده و دوستان را ملاقات کنم و هم چنین درباره ی انشعاب درون حزب مفصل مطالعه و تحقیق کرده و تصمیم خود را بگیرم که به کدام طرف بپیوندم.

ادامه دارد…

<div><div></div><div><div>خیابان برای استمرار و گسترش فعالیت های خود به کمک مالی شما نیازمند است</div></div></div>
نام دارنده حساب: انجمن خیابان
PlusGiro: ۱ – ۴۶ ۹۱ ۵۳
IBAN: SE.۰۵۳۹ ۶۰۱۸ ۰۰۹۹ ۹۵۰۰ ۵۴
۱ ۴۶۱
BIC-kod (SWIFT-adress): NDEASESS
Nordea Bank Sweden
SE۱۰۵۷۱- Stockholm